

واژه کافور در آثار مبارکه بهائی

وحید رافتی

کلمه کافور و ترکیبات آن، نظیر نهر کافور، شجر کافور، عین کافور و کأس کافور در آثار مبارکه بهائی بسیار به کار رفته است. مثلاً حضرت بهاءالله در ابتدای یکی از ادعیه خود می‌فرماید: "من انهار کافور صمدیتک فاشربنی یا الهی ..."^۱ و نیز در بیانی دیگر چنین آمده است: "... لعلّ يأخذنهم روائح القدس عن هذا الكافور الذی ظهر علی هیکل الظهور ..."^۲ و نیز حضرت بهاءالله در بیانی دیگر می‌فرماید: "... قل تالله قد ظهر عین الكافور فی هذا الظهور ..."^۳

و در مکاتیب حضرت عبدالبهاء است که: "... جام بلور مزاجه کافور را از دست ساقی الست نوشیدید ..."^۴

کثرت این قبیل آثار و وسعت و ابعاد معانی و مفاهیمی که کلمه کافور حامل آنها شده است مطالعه ای اجمالی درباره سوابق مذهبی و ادبی کافور را در فرهنگ ایرانی و کیفیت استفاده از آن را در آثار مبارکه بهائی مغتنم می‌سازد، چه با توجه به این سوابق است که درک عمیق‌تر و وسیع‌تر مفاهیم آثار مبارکه آسان‌تر می‌شود و ابوابی جدید را برای تعمق بیشتر در این آثار می‌گشاید.

به عنوان مقدمه توجه به این مطلب مفید است که کلمه کافور فقط یک بار در قرآن آمده و آن در آیه پنجم سوره انسان است. این سوره که به سوره "دهر" و سوره "ابرار" و سوره "هل ائی" نیز اشتهار دارد سوره شماره هفتاد و ششم در قرآن مجید است. در آیه پنجم این سوره خداوند می‌فرماید: "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا". شرح و بسط و تفسیر و تأویل این آیه البته در طی قرون عدیده مورد توجه مفسران قرآن قرار گرفته و مطالعات این نفوس را می‌توان در مقالات و کتب و تفاسیری که در باره قرآن و مخصوصاً در باره سوره انسان نوشته شده است ملاحظه نمود. به عنوان مثال شریف لاهیجی در تفسیر خود درباره این آیه قرآنی از جمله چنین می‌نویسد که:

"... کأس را گاهی اطلاق می‌کنند بر ظرفی که در آن خمر باشد و گاهی بر خمر نیز اطلاق می‌کنند و در اینجا [یعنی در آیه قرآنی مورد مطالعه] مراد خمر است، یعنی می‌آشامند آن نیکوان و نیکوکاران از خمر بهشت ..."^۵

لاهیجی در ادامه مطلب می‌نویسد که: "بعضی گفته اند که کافور اسم چشمه ای است در بهشت که طیب رائحه و سردی و سفیدی آن مانند کافور است. بنابر این معنی چنین میشود که هست آن خمر بهشت مخلوط کرده شده به آب چشمه کافور که از زمین بهشت می‌جوشد و اگر مراد از کافور معنی ظاهری باشد معنی آیه چنین است که هست آن خمر بهشت مخلوط کرده شده به کافور به جهت طیب رائحه آن ..."^۶

مفاد همین مطالب در تفاسیر دیگر قرآنی از جمله در روض الجنان و روح الجنان اثر شیخ ابوالفتح رازی نیز آمده است که نیکوکاران در آخرت از جامی شراب خواهند نوشید که مزاج آن کافوری است. در این آیه مزاج را به معنی طعم گرفته اند یعنی نیکان شرابی خواهند نوشید که به سفیدی و خوشبوئی کافور خواهد بود.^۷ کافور بنا بر مطالعات لغت‌شناسان اصلاً کلمه ای هندی و یا فارسی است که در زبان عربی داخل شده و در آیه قرآنی مورد استفاده قرار گرفته است.^۸

کافور عبارت از صمغ درختی است که در نواحی هند و چین و سیلان می‌روید و خاصیت عمده آن بوی خوش و سفیدی رنگ است. علاوه بر این خواص مزاج یا طبیعت کافور را سرد می‌دانند. در کتاب فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار در ذیل کافور از جمله چنین آمده است که: "... آن صمغ درختی است که منبت او بیشتر جزایر و سواحل باشد و او در میان جرم درخت منعقد شود و در بعضی مواضع از درخت بیرون آید چنان که صمغ دیگر. و این نوع کمتر بود و عزت او بیش بود ... درخت کافور مخصوص بلاد سرانندیب [سیلان] است و در غایت بزرگی می‌باشد به حدی که بر صد سوار سایه‌گستر می‌باشد و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی‌شکوفه و بی‌ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر می‌سازند ... کافور از درختان بومی چین و ژاپون و سوماترا و برنئو است ..."^۹

مندرجات کتاب مجمع‌البحرین نیز حکایت از آن می‌کند که کافور نام چشمه‌ای در بهشت است که آب آن مانند کافور سفید، خوشبو و خنک است.^{۱۰}

با توجه به مفاهیم قرآنی کافور و خواص سه‌گانه آن، یعنی بوی خوش و سفیدی رنگ و سردی مزاج، این کلمه و ترکیبات آن در شعر و ادب فارسی بسیار به کار رفته است. بنابر مندرجات فرهنگ اشارات^{۱۱} و فرهنگ‌نامه شعری^{۱۲} و فرهنگ کنایات^{۱۳} روشنائی روز و چهره معشوق و سفیدی برف در ادب و فرهنگ فارسی به کافور تشبیه گشته و ترکیباتی نظیر کافور فام و کافورگون و کافوروش در وصف سفیدی جامه و صورت و خوشبوئی و سفیدی مو و ریش و پیکر انسان به کار رفته و ترکیبی نظیر کافور بار کنایه از هر چیز به غایت سرد و بسیار خوشبو و در عین حال باریدن برف است. غیر از خواص مزبور از مشخصات عمده درخت کافور، همان طور که در سطور فوق از کتاب فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار نقل شد عظمت درخت کافور و سایه‌گستری آن است.

از آنچه درباره کافور مذکور شد کاملاً مفهوم است که سردی طبع، سفیدی رنگ، طعم و بوی خوش به کافور تمثیل می‌شود و چون به عنوان چشمه‌ای در بهشت آمده است کافور می‌تواند تمثیلی از هر چیز بهشتی باشد که با صفا، جلا، زیبایی، طراوت، لطافت، عذوبت، جاودانگی، رفعت، جذابیت و کمال همراه است. در عین حال، با گسترش معنی، کلمه کافور و سفیدی آن نمادی برای هر چیز بی غلّ و غش و پاک و صاف و لطیف و بسیط و ناب است. شاخ و برگ درخت کافور نیز می‌تواند تمثیلی از عظمت، جاودانگی، سرسبزی و وسعت آن باشد.

با توجه به این نکات، در ادامه این مقاله کیفیت تجلی این کلمه را در آثار شیخیه به اجمال بررسی می‌نماید و بعد نحوه استفاده از کلمه کافور را با نقل فقراتی از آثار حضرت نقطه اولی و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مورد مطالعه قرار می‌دهد. چگونگی ترجمه لفظ کافور به زبان انگلیسی و نقش کافور در تغسیل و حنوط میت نیز به دنباله این مقاله مطرح خواهد گردید و نقل لوحی از حضرت عبدالبهاء در باره شمع کافوری ذیل سخن را زیب و زینت خواهد داد.

شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی در آثار خود حقیقت واجب‌الوجود را به لاکیف و لامثل و لاشبه و لایدرك وصف نموده و او را مجهول‌النعته و مجهول مطلق و منقطع‌الاشارات دانسته و ذات باری تعالی را به "عین‌الکافور" تمثیل نموده اند.

بیان سید کاظم رشتی در رساله اصول عقاید حاکی از آن است که: "... ممکن آنچه فهمد ممکن است و واجب را به هیچ وجه نداند و نفهمد و حضرات عرفا به جهت این مقام اسامی چند وضع کرده اند که از آن جمله مجهول مطلق و ذات بحت و ذات سازج و ذات بلا اعتبار و عین کافور و لاتعین و غیب‌الغیوب و ازل‌الآزال و الوجود البحت و مجهول‌النعته و منقطع‌الاشارات و منقطع‌الوجدان و غیب‌الهویه و عین المطلق و امثال این از عبارات و اشارات، و در این مضمون احادیث بسیار از ائمه علیه السلام وارد شده بلکه تنطق نفرموده اند مگر به این ..."^{۱۴}

در آثار عبیده حضرت باب مظهر امر الهی و یا شمس حقیقت در مقام غیب ذات حق تعالی با کلماتی نظیر "کافور" و "کافور سازج" توصیف گشته و به این ترتیب کافور در این آثار به عنوان تمثیلی برای پاکی و تقدس و بساطت حقیقی مورد استفاده قرار گرفته است. به عنوان مثال حضرت باب در ابتدای کتاب بیان فارسی در حق مظهر امر الهی می‌فرماید: "... او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور سازج او از هر بهائی و علانی ..."^{۱۵}

و نیز حضرت ربّ اعلی در بیان فارسی می‌فرماید: "... خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که ... متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره ... و کافور او عین سازج او است و سازج او عین کافور اوست و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت او است ..."^{۱۶}

و نیز حضرت ربّ اعلی در کتاب بیان فارسی درباره ایمان به مظاهر ظهور و حبّ به مظهر امر می‌فرماید: "... کلّ حبّ اگر بعد از ایمان به او باشد حبّ رضوانی می‌گردد و الاّ حبّ شیئی در نار ببین. چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرد است این مجرد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کلّ لذات در ظلّ ملک او خلق می‌گردد و به نسبت به او منوجد زیرا که کلّ لذت در رضای او است ..."^{۱۷}

و نیز بیان حضرت باب در قیوم الاسماء حاکی از آن است که: "أفغیر الله ربکم یقدر ان یأتیکم من ماء الکافور فی الدنیا علی الحقّ بالحقّ شرابا ؟ ... یا قرّة العین انّ الله قد جعل العینین فی یدیک، هذه عین الکافور حول الماء مسطورا و هذه ماء الطهور من الکوثر المسجور حول النار مستورا ..."^{۱۸}

و نیز در موضعی دیگر در کتاب مبارک قیوم الاسماء چنین مذکور است: "... یا اهل الفردوس اسمعوا نداء الله من ورقات غصن الکافور حول هذا الشجر الطور انّی انا الله الذی لا اله الا هو، قد اقامت الذکر لنفسی بالحقّ فما من شیئی قد اعتصم فی ذلك الباب بالحقّ الطالع من امره الا و قد عصمته من النار و انّ وعد ربکم الرحمن لحقّ و هو الله کان علی کلّ شیئی شهیدا ..."^{۱۹}

یکی از زیباترین و لطیفترین اشارات حضرت رب اعلیٰ به شجره کافور در بیان مبارک آن حضرت در صحیفه عدلیه است که در کیفیت سلوک با زنان چنین می فرماید: "... سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را به طرف عینی که به قدر همین طرف محجوب از حکم الله خواهی شد ..."^{۲۰}

از بیاناتی که از آثار شیخیه و کتب حضرت رب اعلیٰ در سطور فوق نقل شد واضح است که کافور را تمثیل و نمادی از بهشت و رضوان و خلوص و پاکی و زیبایی آن گرفته اند. در این بیانات کافور همچنین می تواند کنایه از نفس ظهور، کلمات طیبیه الهیه و فیوضات و کمالات ساطعه از مظهر امر الهی تلقی گردد. در عین حال شواهد فوق حاکی از استفاده از لفظ کافور به معنی کینونیت، انیت و ذاتیت است و مترادف با سادجیتی به کار رفته است که در متون فلسفه اسلامی غالباً از آن به "بسیط" و "بساطت" تعبیر می شود.^{۲۱}

آثار حضرت بهاء الله مشحون از استفاده وسیع از کلمه کافور و ترکیبات آن است. اگرچه در بیانات آن حضرت تمثیلات و اشارات مربوط به کافور به صورتی مشابه آثار حضرت رب اعلیٰ ملاحظه می گردد اما گویی بر تنوع و وسعت مفاهیمی که لفظ کافور حامل آن گردیده افزوده شده است. جمال قدم در آثار خود تجلیات وحی را به رائحه ای رحمانی تشبیه فرموده اند که از دریائی خوشبو بر لوح کافور ترشح نموده است. در این بیان لوح کافور تمثیلی از کاغذ است که حامل ترشحات کلمه الهیه گردیده و نفحات وحی از آن متضوع شده است. تمثیل وزش روائح قدس کافوری از هیکل ظهور و تشبیه عین کافور به قلم مظهر ظهور که از آن نسائم وحی الهی در سریان است و نغمات و لحنات مظهر امر که از شجر کافور شنیده می شود از دیگر اشارات و کنایاتی است که در آثار آن حضرت با استفاده از کلمه کافور ملاحظه می گردد. در اشاره به مقام انسان و شرافت ذاتی او جمال قدم به این کلام متکلم هستند که شجره وجود آدمی از آب کافوری، یعنی آبی که از چشمه ای بهشتی سرچشمه می گیرد آبیاری می شود. جمال و جذابیت مظهر ظهور نیز به طلعت کافوری یعنی وجهی زیبا و درخشنده تشبیه گردیده است. حصول سرمستی و شادمانی پایدار در صحنه عالم ناسوتی در گرو آشامیدن از نهر کافوری است که حیات جاودانی عطا

می‌کند و عذوبت و خوش طعمی و خنکی آن انسان محصور در عوالم ملک را راهی به جهان ملکوت می‌گشاید.

کثرت بیانات مبارکه در باره این مواضع نقل آنها را در این مقاله غیرممکن می‌سازد. اما برای آن که نمونه‌ای از این آثار عرضه شده باشد ذیلاً به نقل چند فقره از آثار مبارکه می‌پردازد:

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "... قل تالله قد ظهر عين الكافور في هذا الظهور و انفجر التسنيم في هذا السلسيل الذي كان على هيئة الغلام لمشهود ...".^{۲۲} و نیز حضرت بهاءالله می‌فرماید: "... ان يا جمال الاولی رشح على الممكنات من طمطمام فيض فضلك لعل يأخذنهم روائح القدس عن هذا الكافور الذي ظهر على هيكل الظهور و يجرى عن هذا السلسيل الذي بعثه الله على هيئة القلم و جعله آية علمه بين السموات و الارض ...".^{۲۳}

و نیز در لوح دیگری از حضرت بهاءالله چنین مذکور است: "... قل انه هو الذي نزلت الآيات بامرہ و سطر كلّ الالواح باذنه و يشهد بذلك ما يفوح من هذا المسك الذي جرى عن عين الكافور من هذا القلم الاقدم القديم ...".^{۲۴}

و نیز در بیانی دیگر جمال قدم چنین می‌فرماید: "... و انت الذي اغرست شجرة طيبة في ارض مباركة لطيفة و اشربتها ماء الكافور من عيون الظهور و ربيتها باقتدار سلطنتك و حفظتها بايدي قدرتك حتى ارتفعت و علت و جعلت اصلها ثابتاً في ارض مشيتك باسم من اسمائك و فرعها في سماء ارادتك ...".^{۲۵}

و نیز در یکی از الواح جمال قدم چنین نازل: "احرف حمد حقائق و رقائق حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت سلطانی است که از لطائف بدایع عنایت خود کلّ من فی الملک را از عماء کافور به عرصه ظهور آورد ... ای سلطان من و محبوب من مطمئن فرما قلب ذره فانی را به رجوع به سوی طلعت باقی خود و روشن فرما چشمهای مرا به مشاهده جمال حضرت و هابیت خود و از فواره‌های نور خود رشحات سروری عطا فرما و از کاس‌های بلور خود طفحات کافوری عنایت نما و از حیاض محبت به ید ملاطفت شراب انس کرامت فرما تا مستریح شود فؤاد من در ساحت حضرت محبوبیت تو ...".^{۲۶}

باری، نصوصی از حضرت بهاءالله که در آنها به نحوی از انحاء کلمه کافور مورد استفاده قرار گرفته بیش از آن است که بتوان به نقل آنها در این صفحات محدود پرداخت، اما همین چند فقره حکایت از آن می‌کند که لفظ قرآنی کافور چگونه در آثار عدیبه این ظهور تنوع ذکر یافته و حامل افکار و مفاهیم و معانی گوناگون گشته است.

مطلبی که در ارتباط با قضیه کافور در این مقام حائز اهمیت است اشاره جمال قدم به کافور در وادی فقر در رساله هفت وادی است که تقدس از شئون عالم فانی و تعلقات ناسوتی را به آشامیدن از کاس کافور تعبیر فرموده اند تا سرمستی حاصل از آن انسان را در این حیات ناسوتی از علائق به شئون دنیوی بگسلانند، به حدی که برای او "جز دوست چیزی نماند" و فنای از نفس در عالم ناسوتی بقای او را در عالم

ملکوتی میسر سازد. بیان جمال قدم در اشاره به این مطلب از حد تلمیح تجاوز نمی کند، چه پس از توضیح مطلب به صریح عبارت درک مفهوم کافور را به عهده خواننده هفت وادی گذاشته اند و فرموده اند که "... اگر معنی کافور معلوم شود مقصود حقیقی معلوم گردد ..."^{۲۷}

اشارات جمال قدم در این فقره از هفت وادی در واقع شرح وصول انسان به مقام فقری است که در آثار اهل عرفان از آن به حیات کافوری تعبیر می شود و آن خالص شدن، پاک گشتن و انقطاع از شئون حیات مادی است که نتیجه آشامیدن از نهر کافوری و شنیدن نغمه ورقای الهی از شجره کافور است.^{۲۸}

بیان جمال قدم در کلمات مکنونه که "... اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو، زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند."^{۲۹} ناظر به آیه مبارکه قرآنی شماره پنج در سوره انسان است که: "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا". در بیان جمال قدم "جام باقی" همان "کأس کافور" مندرج در کریمه قرآنی است که ابرار آن را از دست ساقی خلد، یعنی مظهر امر الهی نوشیده اند.

استفاده حضرت عبدالبهاء از لفظ کافور فراوان است، اما غالب آنها به تلمیح و تصریح و کنایه و اشاره ناظر به آیه مبارکه فوق در سوره انسان است. حضرت عبدالبهاء از جمله در یکی از آثار خود چنین می فرماید: "... شفا روحانی و صحت و عافیت وجدانی مطلوب و محبوب و منتهی آرزوی اصحاب قلوب، زیرا شفای ابدی است و بقای سرمدی و مزاج روح را علاج ماء طهور و كأس کان مزاجها کافور و فیض مجلی طور و تعالیم رب غفور ..."^{۳۰}

و در اثری دیگر می فرماید: "خداوند رحیما کریمما ... بندگان را در خلد برین واصل فرما و از شراب كأس کان مزاجها کافور سرمست کن ..."^{۳۱}

و نیز می فرماید: "... از مواهب یوم ظهور ابرار یشربون من كأس مزاجها کافور است، رحیق عنایت کلیه که ممزوج به کافور محبت الله و زنجبیل معرفت الله گردد شدت نفوذ پیدا کند ..."^{۳۲}

و نیز در یکی دیگر از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است: "ای موقن به آیات الله از غرابت آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دوری سر فدا بود، یعنی جمعی از كأس ماء طهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کنان به قربانگاه فدا می شتافتند و به آتش انجذاب می گداختند ..."^{۳۳}

باری، مواردی چند از نحوه تجلی لفظ کافور در آثار حضرت عبدالبهاء که در سطور فوق نقل شد جنبه هائی از کیفیت استشهاد و استفاده از مفاهیم این کلمه را در آثار آن حضرت برملا می سازد.

حال که نحوه به کار بردن کلمه کافور در آثار مبارکه بهائی به اختصار مطرح گردید به قضیه ترجمه انگلیسی این کلمه در قرآن و در آثار مبارکه بهائی می پردازد تا تنوع معانی و مفاهیم این لفظ و کیفیت استنباطات و برداشت های مترجمین از این اصطلاح معلوم گردد. همان طور که به دفعات در سطور فوق مذکور شد کلمه

کافور در آیه پنجم در سوره انسان آمده است که "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا". نقل ترجمه انگلیسی این آیه از همه نسخه انگلیسی قرآن مجید ضرورتی ندارد، اما به عنوان مثال جورج سیل این آیه را چنین ترجمه نموده است:
 "But the just shall drink of a cup of wine, mixed with the water of Cafur".

و ترجمه رادول چنین است:

"But a wine cup tempered at the camphor fountain the just shall quaff".

و در قرآنی که بوسیله مولوی محمد علی ترجمه شده است چنین آمده است:

"Surely the righteous shall drink of a cup the admixture of which is camphor".

و آیه مزبور را مردوک پیکتال چنین ترجمه نموده است:

"Lo! The righteous shall drink of a cup whereof the mixture is of water of Kafur".

و در ترجمه آرتور جان آربری چنین آمده است:

"Surely the pious shall drink of a cup whose mixture is camphor".

و بالاخره ترجمه داود چنین است که:

"But the righteous shall drink of a cup tempered at the Camphor Fountain".

و اما ترجمه کلمه کافور در آثار مبارکه بهائی تا آنجا که بر بنده معلوم است به صورت ذیل است:

اول – عبارت "من انهار کافور صمدیتک ... " چنین ترجمه شده است:

"From the sweet-scented streams of Thine eternity".

دوم – عبارت "و الی صرف کافور الجمال" چنین ترجمه شده است:

"And unto the essence of the fragrance of Thy beauty".

سوم – عبارت قرآنی "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا" که در هفت وادی نقل شده چنین ترجمه شده است:

"Verily the righteous shall drink of a winecup tempered at the camphor fountain".

چهارم – عبارت "چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور" که در چهار وادی مذکور شده چنین ترجمه شده است:

"how delicate this draught from the Heavenly cup".

پنجم – عبارت "فان الحورالعین یشربن الکافور الذی فی الجنة" که در احادیث مربوط به عکا در انتهای لوح مبارک شیخ نقل شده به صورت زیر ترجمه شده است:

"the black-eyed damsels quaff the camphor in paradise".^{۳۴}

در مطالعه قضیه کافور باید اشاره ای نیز به نقش کافور در هنگام غسل و حنوط میّت نمود. در عالم اسلام و بر اساس احادیث اسلامی کافور در هنگام غسل و حنوط شخص متوفی به کار می‌رود. روایت است که حضرت رسول قبل از رحلت، حضرت علی و فاطمه را به پیش خود خواند و مقداری کافور به آنان داد و گفت که این کافور را جبرئیل از بهشت برای من آورده و چنین گفته است که آن را سه قسمت نمائید. با یک قسمت از آن مرا حنوط کنید و دو قسمت دیگر از آن شما باشد.^{۳۵}

بنا بر این گونه روایات در اسلام واجب است که غسل میّت از جمله با آب آمیخته به کافور انجام پذیرد و در حنوط نیز هفت موضع سجده (پیشانی، دو کف دست، دو زانو، و سر انگشتان دو پا) را باید با کافور آغشته نمایند. در مجمع‌البحرین آمده است که اموات خود را معطر نسازید مگر به کافور و آن نوعی عطر است که میّت را بدان غسل کنند و حنوط نمایند.^{۳۶}

حکم کتاب بیان فارسی در باب یازدهم از واحد هشتم آن کتاب چنین است که اعضاء و جوارح میّت "... بماء او بما شاء من کافور و سدر ... تغسیل شود و بعد از فراغ از تغسیل نیز جسد میّت را "... اگر میسر است بماء ورد یا طیب دیگر معطر نمایند"^{۳۷}

در آثار بهائی به این مطلب تصریح شده است که در هنگام غسل میّت "... برای فقرا تخفیف عنایت شده و به جای سدر و کافور عطر و گلاب استعمال نمایند ..."^{۳۸} آنچه در امر بهائی مسلم است لزوم تغسیل و تعطیر میّت است که در صورت وجود امکانات البته می‌تواند با سدر و کافور صورت پذیرد و الا حکم الهی مبنی بر استفاده از عطر و گلاب است.

در ارتباط با قضیه کافور ذکر شمع کافوری نیز که در آثار مبارکه بهائی آمده است بجاست. شمع کافوری شمعی است که به کافور آمیخته است تا خوشبو و معطر گردد. حضرت عبدالبهاء در لوحی به شمع کافوری اشاره نموده و آن را با شمع رحمانی مقایسه فرموده اند. ذیل این مقاله را به درج این اثر کوتاه دلپذیر که در آن عالمی معنی نهفته است زینت می‌دهد:

"هو الابهی"

جناب میرزا حسن خان علیه بهاء الله الابهی

هو الله - ای شمع افروخته، شمع کافوری نور به وثاقی بخشد و شمع رحمانی به آفاقی. آن هرچه پُرشعله باشد زودتر منتهی گردد، شام برافروزد، بامداد منطفی شود. این سراج هرچه بیشتر شعله زند پایدارتر گردد، شام چراغ بود، صبح مشعله گردد. در وسط زوال و دخول شمس در دائرة نصف النهار لهیب این سراج به عنان آسمان رسد و سطوعش بی‌پایان. عع"^{۳۹}

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاءالله، مناجاة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۱م)، ص ۱۷۳.
- ۲- حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲م)، ج ۲، ص ۴۳۰.
- ۳- مأخذ فوق، ص ۳۶۸.
- ۴- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۴۱ب)، ج ۸، صص ۱۴۳-۱۴۴.
- ۵- بهاءالدین شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی (طهران: علمی، ۱۳۴۰ه.ش.)، ج ۴، ص ۶۵۸.
- ۶- مأخذ فوق.
- ۷- شیخ ابوالتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۵۷)، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح، ج ۲۰، ص ۷۳.
- ۸- بهاءالدین خرّمشاهی، قرآن پژوهی (طهران: ناهید، ۱۳۷۶)، ص ۷۶۴.
- ۹- موقّق الدّین ابومنصور علی الهروی، فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (طهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳)، تألیف دکتر منوچهر امیری، ص ۳۱۴.
- ۱۰- فخرالدّین طریحی، مجمع‌البحرین (طهران: مرتضویه، ۱۳۸۶ه.ق.)، ج ۳، ص ۴۷۶. در این کتاب در ذیل "کان مزاجها کافورا" چنین آمده است: "ای ماؤها کافور، و هو اسم عین فی الجنّة ماؤها فی بیاض الکافور و رائحته و برده".
- ۱۱- دکتر سیروس شمیسا، فرهنگ اشارات (طهران: فردوسی، ۱۳۷۷)، ج ۲، صص ۹۲۹-۹۳۲.
- ۱۲- دکتر رحیم عفیفی، فرهنگ‌نامه شعری (طهران: سروش، ۱۳۷۳)، ج ۳، صص ۲۰۱۱-۲۰۱۲.
- ۱۳- منصور ثروت، فرهنگ کنایات (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۵۸.
- ۱۴- سید کاظم رشتی، رساله اصول عقاید (طهران: لجنه ملى محفظه آثار، ۱۳۳۳ب)، شماره ۴، ص ۸.
- ۱۵- حضرت ربّ اعلیٰ، کتاب بیان فارسی (طهران: بی ناشر، بی تاریخ)، ص ۳۲۸+۱۶ صفحه، ص ۲.
- ۱۶- کتاب بیان فارسی، ص ۱۰۵.

- ۱۷- کتاب بیان فارسی، ص ۱۲۵.
- ۱۸- حضرت نقطه اولی، احسن القصص (قیوم الاسماء) (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲ ب)، شماره ۳، ص ۳۷.
- ۱۹- مأخذ فوق، ص ۴۵.
- ۲۰- حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۸۲، ص ۲۰۵.
- ۲۱- برای ملاحظه شرح مطالب درباره "بسیط" و "بسیط الحقیقه" به فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاً صدرا (طهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹)، اثر دکتر سید جعفر سجادی، صص ۱۲۹-۱۳۰، مراجعه فرمائید.
- ۲۲- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۶۸. تسنیم در این بیان مبارک نام چشمه ای در بهشت است و ذکر آن در آیه شماره ۲۷ در سوره مطفین آمده است. سلسیل نیز نام یکی از چشمه های بهشتی است و در آیه شماره ۱۸ در سوره انسان در قرآن مذکور می باشد.
- ۲۳- مأخذ فوق، ص ۴۳۰.
- ۲۴- مأخذ فوق، ص ۳۹۹.
- ۲۵- حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله؛ بشاره النور (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۴۰ ب)، ص ۶۸.
- ۲۶- حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، حقیقه عرفان (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۴ م)، ص ۶۰.
- ۲۷- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۹۳.
- ۲۸- حیات باطنی، روحانی، ملکوتی و از این قبیل در نزد اهل عرفان به حیات کافوری تعبیر می شود.
- ۲۹- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م)، ص ۳۹۰.
- ۳۰- بشاره النور، ص ۴۲۹.
- ۳۱- مأخذ فوق، ص ۴۲۷. بیان حضرت عبدالبهاء است که در یکی از مکاتیب خود می فرماید: "... در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویّه اخروی را بیان نمودند به صور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کأس مزاجها کافور تعبیر نمودند..." (مکاتیب عبدالبهاء، قاهره: کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ ه.ق، ج ۲، ص ۱۶۰).
- ۳۲- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۶۵. زنجبیل در آیه شماره ۱۷ در سوره انسان در قرآن آمده و نام یکی از چشمه های بهشت است.

- ۳۳- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹۰ ب)، ج ۹، ص ۳۷.
- ۳۴- مأخذ پنج عبارتی که در متن مقاله نقل شده به این شرح است:
 اول - مناجاة، ص ۱۷۳.
 دوم - مأخذ فوق، ص ۱۷۴.
 سوم - آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۹۳.
 چهارم - مأخذ فوق، ص ۳۰۵.
- پنجم - حضرت بهاءالله، لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۱ م)، ص ۱۳۴.
- ۳۵- نگاه کنید به کتاب معارف و معاریف (قم: دارالفکر، ۱۳۹۳)، تألیف سید مصطفی حسینی دشتی، ج ۶، ص ۴۵۵۵. حنوط بر اساس مندرجات معارف و معاریف (ج ۳، ص ۲۳۸۱) عبارت از "بوی خوش برای مردگان" است و حنوط کردن عبارت است از "بوی خوش از قبیل کافور که پس از شستن بر مرده می‌پاشند و این از مراسم دینی غسل میّت است".
- ۳۶- در مجمع البحرین (ج ۳، ص ۴۷۷) آمده است که: "لا تمسّوا موتاکم بالطیب الاّ بالكافور، هو نوع من الطیب معروف یغسل به المیّت و یحنّط به".
- ۳۷- کتاب بیان فارسی، صص ۲۹۱-۲۹۲.
- ۳۸- فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۶ م)، ج ۴، ص ۲۰۱.
- ۳۹- این لوح در نشریه خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (لندگ - سوئیس: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۱ م)، شماره ۲، ص ۶۵ نیز به طبع رسیده است.